

به نام خدا

بازشناسی عنصر اراده و

اختیار در انسان

نگاهی گذرا به مسأله مختار یا مجبور

بودن انسان در قلمرو انتخاب هایش

مؤلف :

کریم نافع فرد

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۲

سرشناسه : ناعفی فرد، کریم، ۱۳۳۱ -
عنوان و نام پدیدآور : بازشناسی عنصر اراده و اختیار در وجود انسان : تگاهی گذرا به مسأله مختار یا
مجبور بودن انسانها در قلمرو انتخاباتهايشان / کریم ناعفی فرد.
مشخصات نشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.
شابک : ۵ - ۳۵۲ - ۳۳۹ - ۶۲۲ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه : ص ۵۷ - ۵۸.
عنوان دیگر : تگاهی گذرا به مسأله مختار یا مجبور بودن انسانها در قلمرو انتخاباتهايشان.
موضوع : جبر و اختیار - جنبه های مذهبی - اسلام
رده بندی کنگره : ۶ / ۲۱۹ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۵
شماره کتابشناسی ملی : ۹۴۱۱۵۸۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

نام کتاب : بازشناسی عنصر اراده و اختیار در وجود انسان : (تگاهی گذرا به مسأله مختار یا مجبور بودن
انسانها در قلمرو انتخاباتهايشان)
مؤلف : کریم ناعفی فرد
ناشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایبی : تنظیم و طرح جلد : پروانه مهاجر
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۲
چاپ : زبرجد
قیمت : ۴۸۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۵ - ۳۵۲ - ۳۳۹ - ۶۲۲ - ۹۷۸
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

فهرست مطالب

۵.....	یادداشت
۷.....	تاریخچه جبر و اختیار
۲۲.....	انسان مختار؟ انسان مجبور؟
۳۰.....	خالقیت خدا
۳۳.....	علم خدا
۴۱.....	اراده و مشیت خدا
۴۵.....	قضا و قدر
۴۷.....	توبه، دعا، صدقه
۴۸.....	مبدأ پیدایش شرور
۵۰.....	توضیحات تکمیلی پیرامون جبر و اختیار
۵۷.....	منابع و مأخذ

یادداشت

مسأله جبر و اختیار از جمله مسائلی است که اهمیت آن از نظر نگارنده، اگر بیش از اهمیت خود انسان نباشد، کم نیز نخواهد بود. چرا که در ارتباط با این مسأله انسان به هر صورتی که تحلیل کند، در چگونه بودن و چگونه زیستن اش نقش خواهد داشت. فطرتاً دریافته‌ایم که انسان وجودی فاعل مختار و دارای حق انتخاب است اما بایستی دانست که موضوع به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا امور فراوانی نیز در زندگانی انسان به وقوع می‌پیوندد که در بسیاری از موارد حتی برخلاف میل و رضایت او است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر انسان فاعل مختار است، پس وجود اموری که حدوث آنها خارج از حدود اختیارات اوست، چه توجیهی میتواند داشته باشد؟ به هر حال علت آنکه در ارتباط با این موضوع گروهی به فاعل مختار بودن آدمی معتقد بوده، و گروهی دیگر به جبری بودن اعمال و سرنوشت انسان اعتقاد داشته، و نهایتاً گروه سومی قدر مشترک میان این دو نظریه را قبول کرده‌اند، همین امر بوده است.

بدیهی است انسان در این میان اگر معتقد به جبر باشد، به یک الگویی از زندگانی دست خواهد یافت، و اگر معتقد به اختیار باشد، به الگویی دیگر، و اگر از میان این دو دیدگاه نظریه سوم (هم جبر و هم اختیار) را بپذیرد، این تفکر نیز الگوی خاص خود را خواهد داشت. نگارنده ادعای آن ندارد که در ارتباط با موضوع مورد بحث حقیقت امر را کاملاً بیان نموده، بلکه اعتقاد دارد که نوشتار حاضر اگر متضمن مطالب دقیق و صحیح باشد، خواهد توانست ما را در جهت توضیح بهتر و بیشتر مسأله یاری نماید.

پیش از این کتاب «فلسفه جبر و اختیار» را نوشته بودیم. از آنجا که کتاب

یاد شده نیازمند توضیحاتی چند می بود، لذا نوشتار حاضر که تکمله ای بر همان کتاب می باشد را نیز به رشته تحریر درآوردیم، باشد که خواننده هرچه بیشتر و بهتر از مطالب هر دو کتاب بهره برداری نماید.

لازم به یادآوری است که در بخش منابع و مأخذ، به منابع هر دو کتاب اشاره گردیده تا خواننده در صورت لزوم بتواند به منابع هر دو کتاب رجوع نماید. نگارنده در کمال تواضع و فروتنی به ضعف و نقص تحقیق خود اذعان داشته و می داند که تحقیقی نسبتاً کافی در این زمینه نیازمند مطالبی چند برابر نوشتار حاضر است، اما با توجه به بضاعت علمی خود، و کمی وقت و حوصله و همچنین رعایت اصل موجز نویسی، به همین اندازه بسنده نمود.

کریم نافع‌ی فرد

۱۳۹۹ خورشیدی - ۲۰۲۰ میلادی

تاریخچه مختصر جبر و اختیار

پیش از آن که به موضوع اصلی بپردازیم نظر خواننده را به تاریخچه مختصری از این موضوع، برگرفته از کتاب: "شیعه در برابر معتزله و اشاعره" به قلم هاشم معروف حسنی جلب می‌نمائیم:

«... مسأله جبر و اختیار از دیرباز تا کنون از پیچیده ترین مسائل کلامی بوده و از همان سده نخست اسلامی نزاع و کشمکش میان دانشمندان و متکلمان پیرامون آن رواج یافته، و در سراسر قرون گذشته این مسأله مورد توجه پژوهشگران و اندیشمندان قرار داشته، اما به رغم توجه مسلمانان به این موضوع و بحث و بررسی و اهمیت دادن به آن، دانشمندان پژوهشگر نتوانسته‌اند در این باره به نظریه واحدی دست یافته، و بر راه‌هایی اتفاق نظر کنند که شبهات و شکوک پیرامون افعال انسان را از میان برده، و مسئولیت ناشی از آنها را مشخص و معین سازد. بیشتر نویسندگان تأکید می‌کنند کسانی که موضوع جبر و اختیار را در نخستین دوران تاریخ اسلام مطرح کرده‌اند، و راه انتشار آن را در میان مسلمانان هموار ساخته‌اند، به برخی از ادیان پیش از اسلام انتساب داشته‌اند. اینان می‌کوشیده‌اند در میان مسلمانان دسیسه کاری و در اذهان آنها شبهه سازی کنند و اندیشه جبریه را رواج داده و در عقول و افکار آنها رخنه‌ای برای نفوذ خود فراهم سازند. در نتیجه شمار بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران به ویژه قاضیان و حکمرانان برای دفاع از این تفکر به شور و هیجان آمده از آن استقبال کردند زیرا اندیشه مذکور مسئولیت رفتار و ستمگری‌های آنان را به عهده خالق وامی‌گذاشت، و راه‌های شهوات و لذات را برای آنان هموار می‌ساخت. این جریان در حالی اتفاق افتاد که پیامبر(ص) خود مسلمانان را از غور در این گونه مباحث و موضوعات که فقط بر سرگشتگی و گمراهی بحث

کننده می‌افزاید، نهی کرده و حدود ایمان را برای مسلمانان مشخص ساخته بود، چنان که از آن حضرت نقل شده است: "ایمان آنست که به خدا، روز بازپسین، فرشتگان و پیامبران اش ایمان، و به قَدَر چه خوب و چه بد اعتقاد داشته باشی". با این حال پس از رحلت آن حضرت و وقوع فتنه‌های پیاپی و آمیزش مسلمانان با مللی که پیرو ادیان گذشته بوده، و به اسلام درآمده بودند، هنوز پاره‌ای از آرا و معتقدات که بر عقل و فکر آنها حکومت می‌کرد، در اذهان آنها باقی بود، نشانه‌های تفکر در موضوع "قضا" و "قَدَر" نمایان شد.

در زمان علی (ع) و پس از بازگشت آن حضرت از صفین پیر مردی از یارانش برخاست و عرض کرد: به ما بگو آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر خداوند بوده یا نه؟ امام فرمود: سوگند به خدایی که دانه را زیر خاک شکافت و انسان را آفرید، به جایی گام ننهادیم، و به هیچ وادی سرازیر نشدیم، مگر به قضا و قدر خداوند. پیرمرد گفت: رنج خود را به حساب خدا می‌گذارم و برای خود هیچ اجر و پاداشی نمی‌بینم. پس از آن امام مقصود از قدر را برای او توضیح داد، و فرمود: ای شیخ! خداوند پاداش شما را در رفتن تان به هنگامی که می‌رفتید، و همچنین در بازگشت تان به هنگامی که باز می‌گشتید، بزرگ گردانید و در هیچ حال مجبور و ناگزیر نبودید. پیرمرد گفت: قضا و قدر چگونه ما را به این امر کشانید؟ امام فرمود: خدا به تو رحم کند. شاید تو قضا و قدر لازم و حتمی را گمان کرده‌ای. اگر چنین بود پاداش و کیفر، وعده ثواب و عقاب و امر و نهی باطل بود، و از سوی خداوند گنهکار نکوهش و نیکوکار ستایش نمی‌شد، و نیکوکار از بدکار به ستودن و بدکار از نیکوکار به سرزنش سزاوارتر نبود. این گفتار بت پرستان و سپاه شیطان و گواهی دهندگان به دروغ و کوران و منحرفان از راه حق است، و آنان قدریه و مجوس این امت اند. امام افزود: خداوند در حالی که بنده را مخیر کرده، فرمان داده، و برای این که به او هشدار دهد، نهی فرموده، و به کار آسان او را مکلف ساخته است. خداوند به سبب مغلوبیت معصیت نشده، و به اجبار اطاعت نگردیده است. پیامبران را بیهوده به سوی خلق نفرستاده، و قضا و قدر همان امر و فرمان خداست، و فرمان خدا بنده را مجبور و ناگزیر نمی‌کند، و اختیار را از او نمی‌گیرد. بنابراین خداوند سبحان امر می‌کند و حکم می‌راند، و بنده در فرمانبرداری و

نافرمانی او دارای آزادی و اراده است. آنچه از این روایت معلوم می‌گردد آن است که قضا و قدر عبارت از اوامر و نواهی متعلق به افعال است، و امر و نهی الهی مستلزم سلب اختیار و اراده مکلف نیست. از برخی روایات روشن می‌شود که قضا و قدر عبارت از علم ازلی خداوند است به آنچه انسان پیش از ورود اوامر و نواهی متعلق به افعال اعم از خیر و شر اختیار می‌کند. از پیامبر(ص) در این باره نقل شده که فرموده: خداوند تعالی پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین اندازه‌ها را معین کرده است. به هر حال مسلمانان در مسأله اختیار و عدم اختیار انسان به غور و بررسی پرداختند و آراء آنها در این موضوع گوناگون و روش در آنها در بحث پیرامون آن مختلف شد. از این رو پژوهشگر هر قدر اقوال و آراء آنها را در این مسأله رسیدگی و بررسی کند، نمی‌تواند به راه حلی که با حکمت باری تعالی و لطف او به بندگانش متناسب باشد، دست یابد. پیش از این بیان کردیم که واژه “قدریه” هم چنان که بر طرفداران اختیار اطلاق می‌گردد، به جبریان محض نیز گفته می‌شود. اینان با اشاعره و فقیهان اهل سنت هم عقیده می‌باشند. همچنان که طرفداران اختیار با معتزله اتفاق نظر دارند. در “شذرات الذهب” آمده: پیروان “واصل بن عطا” به نفی قدرت از حق تعالی معتقد بودند، و آن را به بندگانش نسبت می‌دادند....» (ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ۱ / ۱۸۳). نقل از هاشم معروف حسنی، شیعه در برابر معتزله و اشاعره، ترجمه محمد صادق عارف، ۲۴۲-۲۶۲).

همو در ادامه مطالب خود آورده:

«... نویسندگان کتب فرق و عقاید نوشته‌اند: نخستین کسی که از قدر سخن گفت مردی نصرانی از اهالی عراق بود که به اسلام درآمد، سپس از آن برگشته بود. این موضوع را “معبد جهنی” و “غیلان دمشقی” از او فرا گرفتند. معبد جهنی انتشار اندیشه قدر به معنای اختیار را در عراق به عهده گرفت، و غیلان دمشقی انتشار آن را در شام عهده‌دار شد. معبد جهنی مدتی طولانی به انتشار این تفکر پرداخت، و سرانجام به عبدالرحمن بن اشعث که بر ضد امویان قیام کرده بود، پیوست. چون اشعث در نبرد خود با امویان دچار شکست شد، معبد جهنی از جمله اسیران این نبرد بود، و حجاج بن یوسف ثقفی او را کشت. گفته

شده عبدالملک بن مروان او را به دار کشیده و کشته است. اما غیلان دمشقی که عهده دار نشر و تبلیغ این تفکر در شام شده بود میان او و عمر بن عبدالعزیز مناظره‌ای پیرامون این موضوع روی داد، و عمر بن عبدالعزیز توانست او را به فساد این فکر قانع سازد، و غیلان به او وعده داد که ازین عقیده بازگردد. در نتیجه عمر بن عبدالعزیز او را به سرپرستی فروش تحفه‌ها و اندوخته‌های خزائن امویان منصوب کرد. وی عهده دار این کار شد، لیکن پیوسته به امویان گذشته دشنام می‌گفت. هشام بن عبدالملک سخنان او را به خاطر سپرد، چون به خلافت رسید "اوزاعی" فقیه را فرا خواند تا در موضوع قَدَر با غیلان مناظره کند. هنگامی که اوزاعی او را مجاب و محکوم کرد، هشام بن عبدالملک به کشتن او فرمان داد، و پس از بریدن دستها و پاهایش او را به قتل رسانیدند. ابن نباته نقل کرده است: چون گفتار غیلان به گوش عمر بن عبدالعزیز رسید، او را فراخواند و به او گفت: چه می‌گویی؟ پاسخ داد: آنچه را که خداوند گفته است، می‌گویم. عمر گفت: خدا چه گفته است؟ غیلان گفت: خداوند می‌گوید:

" آیا بر انسان روزگاری نگذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ " (انسان: ۱).

بعد تلاوت آیات را ادامه داد تا رسید به آنجا که خداوند فرموده:

" ما راه را به او نشان دادیم. خواه اطاعت کند، خواه کفر ورزد. " (انسان: ۳).

عمر به او گفت: ادامه بده و چون به آیه ای رسید که خدا فرموده:

" و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد. " (انسان: ۳۰).

عمر به او گفت: ای آدم بی‌خرد! تو فرع را می‌گیری و اصل را رها می‌کنی؟

در کتاب "انتصار" نوشته عبدالرحیم خیاط معتزلی آمده: هشام بن عبدالملک

به غیلان گفت: ای غیلان وای بر تو، مردم در باره تو زیاد سخن می‌گویند. اینک

در کار خود با ما احتجاج کن. اگر کار تو حق باشد ما از تو پیروی می‌کنیم، و اگر

باطل شد از آن دوری گزین. پس از آن هشام، میمون بن مهران را فرا خواند تا با

او سخن گوید. غیلان به میمون گفت: آیا خداوند خواسته است که نا فرمانی

شود؟ میمون به او پاسخ داد: پس آیا خداوند بر خلاف خواسته اش نافرمانی شده

است؟ غیلان سکوت کرد، پس از آن هشام دستور داد دو دست و دو پای اش را

قطع کردند.